

## فصلنامه تاریخ اسلام

سال یازدهم، شماره اول و دوم،

بهار و تابستان ۱۳۸۹، شماره مسلسل ۴۱ - ۴۲

## ابولؤلؤ؛ از حقیقت تا توهم

تاریخ دریافت: ۸۷/۷/۲۴ تاریخ تأیید: ۸۷/۱۲/۱۰

\* عباسعلی مشکانی سبزواری

در سال ۲۳ هجری، خلیفه دوم، عمر بن خطاب، به دست غلامی ایرانی الاصل معروف به «ابولؤلؤ» به قتل رسید. جزئیات این حادثه بر اثر گذشت زمان و به انگیزه‌های گوناگون دچار تغییرات فراوانی شده است. به همین جهت میان مورخان درباره انگیزه قتل، مذهب قاتل، زادگاه، سرانجام و محل دفن وی اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد. بر اساس این تحقیق ابولؤلؤ اهل نهاوند بوده، مسلمان بودنش محجز نیست. انگیزه وی از قتل خلیفه نیز عداوت شخصی وی با خلیفه عمر بوده است. آنچه در مورد رابطه وی با حضرت علی عليه السلام و فرستادنش به کاشان و دیگر وقایع که در برخی کتب غیر معتبره و دست چندم نقل شده، افسانه‌ای بیش نیست. ابولؤلؤ پس از قتل خلیفه در ۲۶ ذیالحجه سال ۲۳ هجری، در مدینه به قتل رسید. مقبره موجود در کاشان نیز هیچ ربطی به وی ندارد و به احتمال زیاد مقبره یکی از صوفیان قرن هفتم می‌باشد.

**واژه‌های کلیدی:** ابولؤلؤ، عمر بن خطاب، قتل خلیفه عمر، ۲۶ ذیالحجه، نهم ریع - الاول.

\* پژوهشگر و کارشناس کلام اسلامی.

## مقدمه

خلیفه دوم، عمر بن خطاب در سال ۲۳ هجری، به دست غلامی ایرانی‌الاصل معروف به «ابولؤلۇ» به قتل رسید. جزئیات این حادثه بر اثر گذشت زمان و به انگیزه‌های گوناگون دچار تغییرات فراوانی شده است. به همین جهت مورخان درباره انگیزه قتل، مذهب قاتل، زادگاه، سرانجام و محل دفن وی اختلاف نظر دارند. بخشی از شرح حال ابولؤلۇ را می‌توان در ماجراهی قتل خلیفه دوم یا در منابع مربوط به تاریخ کاشان مطالعه کرد. بنابر گزارش اکثر منابع تاریخی، ابولؤلۇ یا فیروز، فردی ایرانی بوده و در یکی از جنگ‌ها به اسارت مسلمانان در آمد. از وضعیت خانوادگی او قبل و بعد از اسارت اطلاعات دقیقی در دست نیست. آن گاه که مغیره بن شعبه او را به غلامی گرفت، به سبب درآمد خوب او - از رهگذر آشنایی با حرفه‌های گوناگون - مالیات سنگینی بر او قرار داد. ابولؤلۇ از این بابت به خلیفه دوم شکایت برد. اما خلیفه به او توجهی نکرد، از این رو ابولؤلۇ وی را تهدید به قتل کرد و پس از چند روز این تهدید را عملی ساخت. در ادامه به شناسایی تفصیلی این فرد و بررسی آراء و تواریخ مختلف درباره زادگاه، انگیزه، تاریخ قتل، سرانجام و مدفن او می‌پردازیم.

## زادگاه ابولؤلۇ

درباره زادگاه ابولؤلۇ نظرهای مختلف و فراوانی هست. از این میان، سه نظر از شهرت بیشتری برخوردار است؛ نظر اول، او اهل نهاوند بود.<sup>۱</sup> این نظر در بیشتر منابع تاریخی معتبر ذکر شده است. در تاریخ طبری آمده است:

كان نهاونديا فاسرتة الروم ايام فارس و اسره المسلمين؛<sup>۲</sup> او اهل نهاوند بود. روميان در جنگ با ایرانيان اسيرش كردن و سپس در جنگ با مسلمانان به اسارت ايشان در آمد. نظر دوم وی را اهل کاشان می‌داند. نگارنده مجلل التواریخ و الفصص این ادعا را دارد و می‌نویسد:

گویند (وی) از ری همدان بود، از دیبهی که آن را شهر آبادر گویند و در کتابی

اصفهانی گویند که او از ری قاشان بود، از دیهی بنام فین.<sup>۳</sup> قائلان به نظر سوم ابوالؤلؤ را حبشی می‌دانند. این نظریه در تاریخ‌نامه طبری که ترجمه‌ای آزاد از تاریخ طبری و منسوب به بلعمی است، آمده است.<sup>۴</sup> از آنجا که این کتاب فقط ترجمه تاریخ طبری نیست و در مواردی فراتر از متن طبری اظهار نظر کرده است، می‌توان سخن وی را نظری مستقل قلمداد کرد. متن تاریخ‌نامه طبری بدین‌گونه است:

... غلامی بود از آن مغيرة بن شعبه، سیاه، نام او فیروز و کُنیت او ابوالؤلؤ، عمر بر دست وی شهادت یافت و این فیروز غلامی بود حبشی درودگر و ترسا بود...<sup>۵</sup> درباره نظر دوم چند نکته قابل توجه است:

- ۱- نویسنده کتاب مجمل التواریخ و التصص به طور جزء معلوم نیست.<sup>۶</sup>
  - ۲- افرون بر این، کاشانی بودن ابوالؤلؤ به عنوان گزارش دوم در این کتاب آمده است. ضمن اینکه گزارش اول نیز در پرده ابهام به سر می‌برد، به دلیل اینکه در معاجم جغرافیایی و تاریخی، مکانی به نام «آبادجرد» ثبت نشده است.
  - ۳- این قول از کتاب «اصفهانی» نقل شده و ظاهراً منظور از آن - چنانچه در مقدمه مجمل التواریخ بدان اشاره شده - «کتاب تاریخ حمزه اصفهانی» یا «تاریخ اصفهان حمزه اصفهانی» است، ولی متأسفانه این دو کتاب از بین رفته‌اند.<sup>۷</sup>
  - ۴- با اینکه تذکره نویسان، حمزه اصفهانی را ادیب و فاضل خوانده‌اند، یاقوت حموی وی را به «کمی عقل و دقیق نبودن» متهم کرده است.<sup>۸</sup> با توجه به موارد و دلایل فوق، نمی‌توان ابوالؤلؤ را کاشانی دانست، به خصوص که هیچ کدام از مورخان آن را تأیید نکرده‌اند و دیگرانی نیز که ابوالؤلؤ را اهل کاشان دانسته‌اند، تنها به همین کتاب استناد کرده‌اند.<sup>۹</sup>
- اما در بررسی نظر سوم نکات زیر قابل ذکر است:
- ۱- نویسنده این ترجمه‌گونه معلوم نیست و تحقیقات جدید نشان می‌دهد که انتساب

آن به بلعمى صحیح نبوده است.<sup>۱۰</sup> لذا در چاپ‌های اخیر نام آن را از تاریخ بلعمی به تاریخ‌نامه طبری گردانده‌اند.

۲- قول به حبسی بودن ابولؤلۇ تنها در همین کتاب آمده و دیگران نیز با استناد به همین کتاب معتقد به این قول شده و عین عبارات آن را نقل کرده‌اند.<sup>۱۱</sup>

۳- نویسنده کتاب مذکور هیچ دلیلی بر ادعای خود اقامه نکرده و مستند وی نامعلوم است.

۴- «فیروز» نامی ایرانی است و همان‌گونه که مؤلف ناسخ التواریخ نیز گفته، «در حبسه کس را فیروز نام نکنند».<sup>۱۲</sup>

در پایان این قسمت می‌توان نتیجه گرفت نظر اول که ابولؤلۇ را اهل نهاوند دانسته، و نظر قاطبه تاریخ‌نگاران اسلامی است، بر دو نظر دیگر کاملاً برتری دارد، به خصوص که اشکالات وارد بر نظر دوم و سوم را هم بر نمی‌تابد.

### سرانجام ابولؤلۇ

درباره فرجام و عاقبت ابولؤلۇ تا قرن هفتم هیچ اختلافی در کتب تاریخی به چشم نمی‌خورد و هر چه هست حاکی از کشته شدن ابولؤلۇ پس از سوء قصد به جان خلیفه عمر است. اکثر قریب به اتفاق مورخان، مرگ او را به دست خودش نوشته و می‌گویند پس از آنکه عمر را از پای درآورده و گریخت، مردم او را دنبال کردند. فیروز به هر کسی که به وی نزدیک می‌شد حمله می‌کرد، به گونه‌ای که چند نفر را کشته و زخمی کرد تا اینکه یک نفر پارچه سنگینی روی او انداخت و چون ابولؤلۇ مرگ خود را حتمی دید، با خنجر به خود زد و کشته شد.<sup>۱۳</sup>

طبری قتل ابولؤلۇ را به دست مردی تمیمی<sup>۱۴</sup> و یعقوبی قاتل وی را عبیدالله بن عمر دانسته است.<sup>۱۵</sup> به هر حال منابع اولیه اتفاق دارند که ابولؤلۇ در همان ساعات اولیه و در شهر مدینه به قتل رسیده است.

اما اولین کتابی که ضمن نقل خودکشی ابولؤلؤ، روایت دیگری مبنی بر فرار او از مدینه را نقل کرده - البته آن را غیر صحیح خوانده - کامل بھائی است. این اثر که نوشه عمادالدین طبری شیعی در سال ۶۷۵ق. است ابتدا می‌نویسد: سیزده تن عقب او رفتند، اکثر در راه هلاک شدند، یکی خواست او را بگیرد خنجر بر خود زد و هلاک شد.<sup>۱۶</sup>

سپس با عنوان «روایة أخرى فی قتل عمر» ادامه داده است:

ابولؤلؤ شمشیر را آنجا بگذاشت و بگریخت و گویند در خانه علی رفت. علی بر در خانه نشسته بود، از آنجا برخاست و بر جای دیگر نشست، چون مردم در طلب او رفتند علی سوگند یاد کرد که تا من اینجا نشسته‌ام هیچ کس ندیدم! و هم آن شب ابولؤلؤ را بر دُلْدُل<sup>۱۷</sup> نشاند و گفت آنجا که دلدل بایستد به زمین فروداي و هم در آن شب زنی بخواه و نامه به او داد به اهل قم، که در حال وصول او به قم، زنی به عقد نکاح به او بدھند. چون سال تمام شد و مردم به طلب او به قم رسیدند او پسری آورده بود، مردم را معلوم شد که معجزات علی بوده است، و این روایت صحتی ندارد.<sup>۱۸</sup>

با اینکه طبری با قید «این روایت صحتی ندارد» این گزارش را ناصحیح خوانده و نیز عقل و تاریخ بر افسانه بودنش گواهی می‌دهد، در عین حال در زمان‌های بعد این ادعا مسلم تلقی شده و در کتاب‌های مختلف به شکل‌های گوناگون آمده است! ضمن اینکه اگر نویسنده کامل بھائی نیز بر باطل بودن این داستان تصريح نمی‌کرد، به خوبی روشن بود که وقتی هرمزان به دلیل احتمالی ضعیف به همدستی با ابولؤلؤ متهم شده و به قتل می‌رسد، چگونه ممکن است امیر مؤمنان ابولؤلؤ را پناه داده باشد و کسانی مثل عبیدالله بن عمر که سخت در صدد انتقام جویی بوده‌اند به آن حضرت اعتراضی نکرده باشند؟! علاوه بر این، چگونه تصور می‌شود که شخصی خلیفة خشن و مقتدری را در میان جمعیت فراوانی به قتل برساند و به راحتی بتواند از چنگ مردم بگریزد؟! در ادامه به تبیین چگونگی شکل‌گیری این روایت مجمل - که گویا در میان مردم شایع بوده - می‌پردازیم.

نصرت علوی از شاعران قرن هشتم، در قصیده‌ای در مدح اهل‌بیت می‌گوید:

شهریاری کو امامت زایزد جبار داشت خون و اندام و روان از احمد مختار داشت

آن علی‌ای کاسیا بانی زیرب ڈلکش برد در یک شب به کاشان چون عدو را خوار داشت

چنان که پیداست، مقصد فرار ابولؤلۇ در افسانه کامل بھائی شهر قم ذکر شده بود، در

طول یک قرن به کاشان تغییر پیدا کرده، ولی در سایر خصوصیات داستان تغییری رخ

نداه است! در همین عصر رضی الدین حلى الله برادر علامه حلى الله، در کتاب العدد القویه

نظر مورخان مبنی بر خودکشی ابولؤلۇ را نقل کرده و به موضوع فرار او از مدینه اشاره

<sup>۱۹</sup> نکرده است.

از قرن دهم به بعد داستان فرار ابولؤلۇ به عنوان نظر شیعه درباره او مطرح شد. تاریخ

حبیب السیر که در ۹۳۰ ق نوشته شده آورده است:

فیروز به روایت شیعه از مدینه گریخت، به طرف عراق شتافت و در کاشان وفات

یافت؛ و به روایت اهل سنت، همان ساعت گرفتار گشته، چون دانست حالش به کجا

منجر خواهد شد، کارد بر حلق مالیده، متوجه زندان لحد گردید.<sup>۲۰</sup>

با مراجعه به منابع پیش گفته به جرئت می‌توان گفت روایتی که در گزارش فوق به

شیعه نسبت داده شده، چیزی جز افسانه کامل بھائی نیست.

در قرن یازدهم، قاضی نورالله شوستری در کتاب مصائب النواصب از قول میرخدوم

شریفی از نویسنده‌گان اهل سنت، آورده است:

مردم کاشان معتقدند که چون ابولؤلۇ سیدنا عمر را کشته و به کاشان فرار کرده و در

آنجا پنهان شد و مردم هم او را حمایت و نگهداری می‌نمودند تا وفات کرد و از او تعبیر به

باباشجاع الدین می‌کنند و هر که کار خوبی کند او را به آن اسم نهند و خواص شیعه

<sup>۲۱</sup> می‌دانند که این مطلب دروغ است.

با اینکه کتاب مصائب النواصب به منظور رد سخنان شریفی نگاشته شده، نویسنده

شیعی آن به این بخش از سخنان او اعتراضی نکرده است. لذا می‌توان استفاده کرد که دروغ بودن این مطلب مورد تأیید قاضی نورالله نیز بوده است.

در قرن دوازدهم، افندی با وجود اختصاص چندین صفحه از کتاب *ریاض العلما* به ابولؤل، از آنچه به اصطلاح بین شیعه معروف بوده، سخنی به میان نیاورده، بلکه بعد از نقل کلام شریفی مذکور، همانند قاضی نورالله شوشتاری در صدد جواب از او برنيامده است.<sup>۳۲</sup> در قرون اخیر نیز موضوع فرار ابولؤل به کاشان گاه به عنوان «می‌گویند» یا «معروف است» و گاه با استناد به *تاریخ حبیب السیر* یا *مصاحیب النواصی* یا *مجمل التاریخ*، در آثار تاریخی مطرح شده است.<sup>۳۳</sup>

در نتیجه‌گیری از مباحث گذشته می‌توان گفت: منابع معتبر و دست اول شیعه و سنی بر کشته شدن ابولؤل در مدینه اتفاق نظر دارند؛ ولی از قرن هفتم هجری به بعد موضوع فرار او از این شهر، به کتاب‌ها راه یافته و حتی قول اول را تحت الشاعع قرار داده است. به نظر می‌رسد طرح موضوع فرار فیروز ابولؤل از مدینه، سخنی عامیانه بوده که از اختلاف میان شیعه و سنی نشئت گرفته و به تدریج عنوان یک نظر تاریخی را به خود گرفته است.

### مقبرهٔ متنسب به ابولؤل

با عنایت به آنچه تا به حال گفته شد، می‌توان با اطمینان گفت محلی که امروزه در جادهٔ فین کاشان به عنوان آرامگاه ابولؤل معروف است، ارتباطی به او ندارد و پیشینه آن به قرن هشتم می‌رسد که با عنایت به سابقهٔ تشیع مردم کاشان ایجاد شده و به قاتل عمر نسبت داده شده است. برای این ادعا دلایل و شواهد فراوانی می‌توان اقامه کرد، از جمله:

۱- از پیشینه و تاریخ بنای اولیه این بقعه اطلاعی در دست نیست؛ تنها اداره میراث فرهنگی کاشان با نصب تابلویی بر سر درب بقعه، آن را مربوط به دورهٔ ایلخانی - صفوی دانسته است.<sup>۳۴</sup> و غیر از آن هیچ اطلاعات دیگری در این اداره و ادارات و منابع دیگر - که به نحوی با این بقعه مرتبط می‌شوند - موجود نیست.

۲- در کتیبه روی قبر نه تنها نامی از ابولؤلۇ یا فیروز قاتل عمر نیامده، بلکه تاریخ آن هم قرن هشتم هجری ثبت شده است. این کتیبه امروزه در بقعه موجود نیست؛ اما کتابهایی که درباره بقاع کاشان مطالبی آورده‌اند، این گونه نوشته‌اند:

تاریخ بنای گنبد و بارگاه معلوم نیست، ولی بر کاشی‌های روی قبر، پس از فاتحه و توحید نوشته است: «هذا قبر عبدٰ من عبادالله الصالحين حشره الله مع من كان يتولاه بتاريخ ۷۷۷ این مقبره متعلق به بندهای از بندگان صالح خداوند است. خداوند او را با کسانی که دوست داشت، محشور نماید...»<sup>۳۵</sup>

البته با توجه به این کلمات می‌توان گفت این مکان، آرامگاه یکی از شیعیان بوده و به مناسبی مردم آن را مزار ابولؤلۇ خوانده‌اند؛ ولی هیچ مدرکی مبنی بر اینکه این شخص قاتل عمر باشد وجود ندارد. احتمال دیگر این است که این مقبره، مزار یکی از صوفیان باشد، زیرا بابا شجاع‌الدین لقبی متناسب با اعلام این فرقه می‌باشد.

۳- در تأیید مطالب فوق، این را نیز می‌توان افزود که عبدالجلیل قزوینی، عالم شیعی قرن ششم، در رد یکی از علمای اهل سنت، کتابی به نام تغض نوشته و در آن از کاشان و تشیع مردم آن فراوان یاد کرده است؛ به طوری که در ۳۴ جای این کتاب درباره کاشان و مراکز مذهبی و بارگاه‌های آن مطلب آورده است. از طرفی نام ابولؤلۇ نیز در این کتاب تکرار شده، ولی در عین حال هیچ سخنی از فرار فیروز به این شهر یا در گذشت او در این شهر یا مقبره وی در آنجا ذکر نشده است.<sup>۳۶</sup> این در حالی است که میر خدوم شریفی در قرن دهم، توجه مردم کاشان به آرامگاه منسوب به ابولؤلۇ را از نشانه‌های تشیع آنان دانسته است.<sup>۳۷</sup>

۴- جالب‌تر از همه این که گفته شده در شهرستان تربت حیدریه نیز قبری منسوب به فیروز ابولؤلۇ، قاتل خلیفه دوم، وجود داشته است. میرزا خانلرخان اعتصام الملک که در سال ۱۲۵۵ ش. سرگرم دیدار از این شهر بوده، در سفرنامه خود می‌نویسد: «از آنجا (بقعه قطب‌الدین حیدر) رفتم به بقعه کوچکی که قبری از گچ در میان آن بود. گفتند قبر ابالؤلۇ

است، فاتحه خواندم».<sup>۱۰</sup> این موضوع مؤید خوبی است بر اینکه در مناطق مختلف برای بزرگداشت برخی از اشخاص بنای یادبودی ساخته و آن را زیارت می‌کردند.<sup>۱۱</sup>

به خصوص در برخی دوره‌ها جشن عید بقر در کشور ما از اهمیت خاصی برخوردار بوده و احتمالاً این بناهای یادبود، مرکز مناسبی برای این تجمعات و پایکوبی‌ها بوده است اما از آنجا که فیروز در یک گزارش تاریخی نادر و غیر قابل اعتماد اهل فین کاشان دانسته شده است.<sup>۱۲</sup> بنای یادبود یا محل تجمع مذکور در کاشان از اهمیت بیشتری برخوردار شده و هنوز هم عنوان مزار ابوالعلاء بر آن باقی مانده است.

#### ۵- در /حسن التقاسیم ذیل عنوان «بارگاه‌های مشکوک» آمده است:

بدان که در کشور اسلام جاها و بارگاه‌هایی هست که نسبتش درست نیست و مورد اتفاق نظر نباشد... این گونه بناهای یادبود در ایران بسیار می‌بوده است؛ مانند مزار علی بن ابی طالب در هرات، مزار ابوالعلاء در کاشان، طفلان مسلم در مزدوران سرخس و ایوان ابو مسلم در طوس...<sup>۱۳</sup>.

#### ۶- در تجارب الامم نیز درباره این نوع از مقبره‌ها آمده است:

...حقیقت آشکار آن است که ایرانیان که قرن‌ها پیش از صفویان، مزار شریف را برای یادبود حضرت علی الصلی اللہ علیہ وسلم در هرات ... و بنای یادبودی بزرگ برای فیروز ابوالعلاء قائل عمر در کاشان ساخته بودند، برای شیعی ماندن، نیازی به شاه اسماعیل نداشتند.<sup>۱۴</sup>

#### ۷- در دایرة المعارف تشیع نیز آمده است:

عوام شیعه در ایران به ابوالعلاء لقب بابا شجاع الدین دادند و عقیده دارند که او از مدینه به کاشان گریخته و او را پس از مرگش در کاشان به خاک سپردند و در آن محل گنبد و مقصوره‌ای برآورده‌اند. این مقبره در جنوب کاشان فین قرار دارد و مرکب از صحن، ایوان مقابل بقعه، رواق و گنبد هرمی دوازده ضلعی است که با کاشی فیروزه‌ای پوشش یافته است. از تاریخ بنای بقعه آگاهی روشنی در دست نیست. قدیمی‌ترین تاریخ (آن) ۷۷۷ ق. است. در کتیبه گچبری بالای در ورودی بقعه تاریخ ۱۲۱۰ ق دیده می‌شود که مربوط به

تعمیرات زمان حکمرانی حسینعلی خان برادر فتحعلی شاه قاجار در کاشان است.<sup>۳۳</sup> با توجه به نکات فوق اگر نسبت این بقعه به ابولؤلۇ درست باشد، فقط مزاری است که برخی عوام شیعه به رسم یادبود برای قاتل خلیفه بنا نهاده‌اند.

### آیین ابولؤلۇ

درباره آیین و مذهب ابولؤلۇ نظرهای مختلفی مطرح است. برخی او را مسلمان و برخی غیر مسلمان می‌دانند و از میان آنان که او را غیر مسلمان می‌دانند، گروهی وی را مجوسی، عده‌ای نصرانی و برخی نیز کافر دانسته‌اند. در اینجا ضمن بر شمردن اقوال و دلایل هر یک، به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

در قول اول، مسعودی، ابن اعثم کوفی، ابن قتیبه، ابن کثیر، عmadالدین طبری شیعی، ذهبی و سیوطی، ابولؤلۇ را مجوسی می‌دانند. برخی این مطلب را از ابن عباس نقل می‌کنند که چون عمر مجروح شد و او را به خانه بردند، ابن عباس را خواست و به او گفت بین چه کسی مرا ضربت زد. ابن عباس رفت و برگشت و گفت ابولؤلۇ مجوسی این کار را کرده است:

ثم دعا (عمر) عبدالله بن عباس و كان يحبه و يدنه و يسمع منه، فقال له: يابن عباس، إنى لأظن أن لى ذنباً، ولكن أحب أن تعلم لى عن ملأ منهم و رضى كان هذا؟ فخرج ابن عباس، فجعل لا يرى ملأ من الناس إلا و هم ييكون، كأنما فقدوا اليوم أنصارهم، فرجع إليه فأخبره بما رأى. قال: فمن قتلنى؟ قال: أبو لؤلؤة المجوسى غلام المغيرة بن شعبه.<sup>۳۴</sup>

قول دوم قائل به نصرانی بودن ابولؤلۇ است. این قول را طبری، ابن اثیر در کامل، ابن خلدون، نویسنده مجله التواریخ و رازی قزوینی نقل کرده‌اند و به آن معتقدند؛ لیکن از آنجا که ابن اثیر و ابن خلدون و مؤلف مجله التواریخ غالباً مطالب خود را از طبری می‌گیرند و رازی قزوینی نیز عین تعبیر طبری را آورده است، می‌توان نتیجه گرفت این

قول یک گوینده بیشتر ندارد و آن هم طبری است:

... خرج عمر بن الخطاب یوماً یطوف فی السوق، فلقيه ابوؤلوه غلام المغیره بن شعبه، و کان نصرانیاً...؛ روزی عمر بن خطاب در بازار گشت می‌زد، پس ابوؤلوه غلام مغیره که نصرانی مذهب بود، او را ملاقات کرد...<sup>۳۵</sup>.

قول سوم از گروهی از مورخان مانند ابن سعد، بلاذری و ابن اثیر در *اسد الغابه* نقل شده است. در این گزارش‌ها از فیروز با تعبیر «علج» (یعنی کافر) یاد شده است. اینان با اینکه داستان سؤال عمر از ابن عباس راجع به قاتلش را نوشتند، اما کلمه مجوسی را از قول ابن عباس نقل نکردند:

... يقول (عمر): قتلني حين طعنه، فطار العلج بسکين ذات طرفين، لا يمر على أحد يميناً و شمالاً إلا طعنه، حتى طعن ثلاثة عشر رجلاً مات منهم سبعة، فلما رأى ذلك رجل من المسلمين طرح عليه برنسا، فلما ظن العلج أنه مأخوذ نحر نفسه...<sup>۳۶</sup>.

به نظر می‌رسد اظهار نظر مورخان درباره مجوسی و نصرانی بودن فیروز تحت تأثیر زادگاه و مسکن اوست. قبلًا گفته شد که در ایرانی بودن ابوؤلوه تردیدی نیست. از طرفی ایرانیان که در سال ۲۳ - یعنی همان سال قتل عمر - اسلام آوردند، قبلًا بر آینین زرتشت بودند، لذا بعید نیست که عده‌ای ابوؤلوه را زرتشتی به حساب آورند. این مطلب در مورد قول دوم بیشتر تأیید می‌شود، چه اینکه طبری فیروز را به دلیل اسارت‌ش به دست رومیان و سکونت‌وی در روم، نصرانی قلمداد کرده است.

بنابراین به دو قول اول چندان نمی‌شود اعتماد کرد، به خصوص که مستند مسعودی و ابن اعثم و طبری شیعی معلوم نیست. بقیه نیز که از قول ابن عباس نقل کرده‌اند، همان روایتی را آورده‌اند که دیگران آورده‌اند، ولی کلمه مجوسی را ذکر نکرده‌اند. کنار گذاشتن روایت طبری به مراتب آسان‌تر است، زیرا علاوه بر تک قولی بودن، راوی آن «سیف بن عمر» است که به جعل روایات تاریخی و دروغگویی شهرت دارد.<sup>۳۷</sup>

اما قول سوم که ابوؤلوه را کافر می‌داند از لحاظ کمیت روایان و قدمت قابل توجه

است. علاوه بر اینکه نقل همه مورخان حتی قائلان به مجوسيت نيز آن را تأييد مى کند که عمر پس از مجروح شدن به دست فيروز گفت: شکر خدای را که قتل مرا به دست مردی از مسلمانان قرار نداد.<sup>۳۸</sup> در عین حال اين نظر با نظر اوّل قابل جمع است، چون کافر عنوان عامی است که شامل مجوسي هم مى شود.

قول چهارم: ديدگاه ديگر در مورد مذهب ابولؤلۇ، او را مسلمان و گاه شيعه و از ياران امير المؤمنان عليه السلام قلمداد مى کند. دلایل اين نظر که غالباً در برخی کتب و منابع دست چندم روایي و تاريخي ذکر شده، از قرار ذيل است:

(الف) روایتی منسوب به حضرت على عليه السلام که به خلیفه دوم فرمود کسی که تو را به قتل مى رساند داخل بهشت خواهد شد.

(ب) روایت طولانی منسوب به امام هادی عليه السلام، که در آن برای قاتل خلیفه دوم طلب رحمت شده است.

(ت) استدلال صاحب ریاض بر اینکه برادر و فرزند برادر احتمالی ابولؤلۇ از بزرگان مسلمانان بوده‌اند، لذا فيروز هم از بزرگان شيعه محسوب مى گردد.

### نقد و بررسی قول چهارم

ابتدا ذکر اين نکته لازم است که متأسفانه نويسندگاني که فيروز را مسلمان يا شيعه دانسته‌اند، مدرک و مستندی برای ادعای خود بيان نکرده‌اند. اينان گاه به مشهور بودن آن اكتفا کرده یا مستند خود را كتابی ذکر کرده‌اند که مؤلف آن نيز مطلب را بدون دليل و با تردید آورده و یا به مشهور نسبت داده است. اين روش غير معتبر که در موضوع زادگاه و آرامگاه ابولؤلۇ نيز اعمال شده، در كتاب‌هایی که درباره تاریخ کاشان نوشته شده بيشتر به چشم می خورد.<sup>۳۹</sup> تنها کسی که بر مسلمان یا شيعه بودن ابولؤلۇ دليل اقامه کرده، مرحوم محدث قمی در كتاب شریف سفیتة البحار است. وی به سه دليل فوق اشاره کرده است که ما با ذکر منبع اصلی اين ادلہ به نقد و بررسی آنها مى پردازیم.

دلیل اول، روایت حسین بن حمدان **الخصیبی (الخصینی)**  
حسین بن حمدان عن ایه عن احمد بن الخصیب عن أبي المطلب جعفر بن محمد بن  
المفضل عن محمد بن سنان الزاهری عن عبدالله بن عبدالرحمٰن الأصم عن مدیح عن  
عارون بن سعد قال سمعت أباالطفیل عامر بن واٹله يقول سمعت أمیرالمؤمنین يقول  
لعمّر... أَنِّي أَرَاكُ فِي الدُّنْيَا قَتِيلًاً بِجَرَاحَةٍ مِّنْ عَبْدِ أَمِّ مَعْمَرٍ تَحْكُمُ عَلَيْهِ جُورًا فَيُقْتَلُكَ تَوْفِيقًاً  
يدخل والله الجنان على رغم منک...؛ ای عمر، تو را می‌بینم که به ضربت بندۀ ام معمر -  
که به ستم بر او حکم می‌کنی - کشته خواهی شد، به خدا قسم که او برخلاف میل تو  
داخل بهشت خواهد شد.

این روایت را در سه بخش منابع، راویان و متن نقد و بررسی می‌کنیم:

### بخش اول، منابع

اولین کتابی که این روایت در آن آمده است، **الهدایة الکبری از حسین بن حمدان**  
خصیبی (متوفای قرن چهارم) است. پس از وی «حافظ بررسی» در کتاب **مشارق الانوار** -  
که در قرن هشتم نوشته شده - قسمت اول روایت را نقل کرده است. همچنین در جلد  
دوم ارشاد القلوب که تقریباً معاصر **مشارق** نوشته شده نیز آمده است. سپس محدث  
بحرانی در **مدينة المعاجز و حلية الابرار** از هر سه کتاب و مرحوم مجلسی در بخار تنها از  
قول **مشارق** نقل کرده است. در عین حال همه نقل‌ها یکی است و همه آنها به روایت  
حسین بن حمدان متوفای ۳۳۴ ق. بر می‌گردد. سه منبع اصلی روایت - یعنی کتاب‌های  
هدایه، **مشارق** و ارشاد - نزد تذکره نویسان شیعه مورد خدشه است. شیخ حر عاملی در  
أَمْلَ الْآمِلَ، علامه مجلسی در بخار، افندی در **ریاض العلماء** و آقا بزرگ در **الذریعه**، کتاب  
**مشارق الانوار** را به افراط و غلوّ و ارتفاع نسبت داده‌اند. آقا بزرگ در **الذریعه** می‌فرماید:  
قال العلامة مجلسی: لا اعتقاد على ما تفرد به لاشتماله على ما يوهم الخطط والخلط

و الارتفاع، و قال الشيخ الحر: إن فيه أفراط و ربما نسب إلى الغلو.<sup>٤٠</sup>  
درباره /رشاد القلوب دیلمى نیز گفته شده تنها جلد اول آن که موعظه است نوشته  
دیلمى است و مؤلف جلد دوم آن که در فضائل امیرمؤمنان الصلی اللہ علیہ وسلم نوشته شده، معلوم نیست.  
مرحوم خوانساری در روضات الجنات و افندي در رياض العلماء و سید محسن امين در  
اعيان الشیعه در این انتساب تشکیک کرده‌اند. صاحب اعیان الشیعه می‌نویسد:  
الجزء الثاني (من ارشاد القلوب) ليس من تأليفه كما احتمله فى الروضات و قبله صاحب  
الرياض و استشهد الأول لذلك بان خطبة الكتاب تدل على أنه محتوا على خمسة و  
خمسين باباً كلها فى الحكم و الموعظ و تتم الأبواب الخمسة و الخمسين بتمام الجزء  
الأول مع ان الجزء الثاني ليس فيه إلاّ اخبار المناقب و يرشد اليه ما سترى من اسمه  
الدال على أنه فى الموعظ خاصة...<sup>٤١</sup>.  
اما درباره کتاب الهدایة الکبری که منبع اصلی روایت مذکور محسوب می‌شود، به  
مراتب طعن بیشتری وارد شده است. از آنجا که مؤلف الهدایة خود نیز جزو روایان قرار  
دارد، در بخش بعد به طور مفصل درباره او سخن خواهیم گفت که در ضمن آن وضع  
کتابش نیز روشن خواهد شد.

## بخش دوم، راویان

۱- حسین بن حمدان خصیبی: نامبرده که هم راوی روایت مزبور بوده و هم نویسنده  
کتاب الهدایة الکبری است، شدیداً مورد طعن و بدگویی اصحاب رجال و علمای شیعه قرار  
گرفته است. نجاشی گوید: «ابو عبدالله کان فاسد المذهب». <sup>٤٢</sup> ابن غضائی وی را چنین  
توصیف می‌کند: «کذاب فاسد المذهب صاحب مقالة ملعونة لا يلتفت إليه». <sup>٤٣</sup> ابن داود و  
علامه حلی نیز در کتاب‌های رجالی خود وی را کذاب و فاسد المذهب معرفی کرده‌اند.<sup>٤٤</sup>

۲- حمدان خصیبی: مراد از «أیه» در سند روایت حمدان می‌باشد. نام او تنها در رجال کشی، آن هم در ذیل یک روایت آمده است.<sup>۴۰</sup> مرحوم خوئی ذیل این روایت و در مورد حمدان می‌نویسد:

أن الرواية ضعيفة، فإن حمدان الحضيني (خصيبي) لم تثبت وثاقته؛ روایت به خاطر عدم اثبات وثاقت حمدان ضعيف است».

۳- احمد بن الخصیب: در معاجم رجالی گاه خصیب و گاه خضیب تلفظ شده که مقصود از هر دو یک نفر است. شیخ طوسی در فهرست خود معرض حال وی شده و او متهم به غلو کرده است.<sup>۴۱</sup>

۴- ابی المطلب جعفر بن محمد بن مفضل: اکثر رجالی‌ها وی را متهم به غلو کرده و برای روایت وی ارزشی قائل نیستند. علامه حلی در خلاصه از وی چنین یاد می‌کند: جعفر بن محمد بن مفضل کوفی تروی عنہ الغلاة خاصة. قال ابن الغضائی: ما رأیت له روایة صحيحة و هو متهم فی كل أحواله.<sup>۴۲</sup>

ابن داود نیز می‌گوید: «جعفر بن محمد بن مفضل، یروی عنہ الغلاوة ليس بشيء جملة». <sup>۴۳</sup>

۵- محمد بن سنان زاهری: نجاشی در رجال، شیخ طوسی در رجال، فهرست، تهدیب و استبصار او را تضعیف کرده‌اند. ابن داود حلی گوید غالب احادیث او فاسد است.<sup>۴۴</sup> شیخ در فهرست می‌نویسد:

محمد بن سنان، له كتب وقد طعن عليه و ضعف و كتبه مثل كتب الحسين بن سعيد على عددها و له كتاب النواذر و جميع ما رواه إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو.<sup>۴۵</sup> مرحوم خوئی خلاصه اقوال در مورد وی را چنین آورده است:

اگر ابن عقده و نجاشی و شیخ و مفید و ابن الغضائیری او را تضعیف نمی‌کردند و فضل بن شاذان او را از دروغگویان نمی‌شمرد، به روایت او عمل می‌شد، لکن تضعیف این بزرگان، ما را از اعتماد به او باز می‌دارد.<sup>۱</sup>

۶- عبدالله بن عبدالرحمن الأصم: نجاشی او را از اهل غلو دانسته و ابن الغضائیری وی را متهم به دروغگویی و از دروغگویان بصره برشمرده است.<sup>۲</sup>

۷- مدیح: در برخی از کتبی که روایت مورد نقد آمده، مدلچ ذکر شده و احتمالاً مدیح تصحیف همان مدلچ باشد. به هر حال در منابع رجالی و روایی نه مدیح ذکر شده و نه مدلچ.

۸- هارون بن سعید: وی طبق گفته ابی داود و علامه زیدی مذهب بوده و به خاطر روایاتی که از وی نقل شده، مرحوم خوئی او را متهم به سوء اعتماد نموده است.<sup>۳</sup>

۹- ابوظفیل عامر بن واٹله: اصحاب رجال وی را از قائلان به حیات محمد حنفیه و جزو کیسانیه قلمداد کرده‌اند. ابوظفیل از جمله کسانی بود که حاجاج قصد کشتن وی را داشت، لکن به دلیل دوستی وی با عبدالملک مروان، از مرگ نجات یافت.<sup>۴</sup>

از آنچه گذشت به خوبی روشن می‌شود که حتی یک نفر از روایان حدیث مورد نظر درباره مسلمان بودن ابولؤلۇ توثیق نشده‌اند، بلکه همگی از ضعفا، متروکین و مجھولین هستند.

### بخش سوم، متن

در متن روایت از قول حضرت علی<sup>علیہ السلام</sup> نقل می‌شود که به عمر بن خطاب می‌گوید «عبد ام معمر» که بر او حکم جائزانه خواهی کرد، تو را خواهد کشت. در حالی که قاتل وی - که قطعاً ابولؤلۇ فیروز ایرانی است - بنا به اتفاق قطعی تاریخ نویسان غلام مغیره بن شعبه بوده و اگر کلمه «ام» را هم تصحیف «ابن» بدانیم، هیچ‌گاه در میان آبا و اجداد مغیره به نام «معمر» برخورد نمی‌کنیم. گذشته از اینکه اصل کلمات و لحن مجعلو دلیل قتل خلیفه، حکم جائزانه وی علیه عبد ام معمر ذکر شده، در حالی که استدلال کنندگان

به این روایت انگیزه قاتل عمر را غیر از این می‌دانند.

### دلیل دوم، روایت منسوب به امام هادی ع

در روایت مربوط به نهم ربیع که به امام هادی ع نسبت داده شده، برای قاتل عمر طلب رحمت شده است؛ لذا این مطلب دلیل مسلمان یا شیعه بودن فیروز قلمداد شده است. این دلیل نیز از حیث عدم صحت همپای دلیل اول است، چه اینکه اولاً، صحت این روایت مورد تردید است به گونه‌ای که برخی از بزرگان آن را صریحاً مجعلو می‌دانند، ثانیاً، جمله‌ای که به آن استدلال می‌شود، کلام امام ع نیست، بلکه گفته راوی آن است: «قال حذیفه فاستجاب الله دعاء مولاتی على ذلك المنافق و أجرى قتلها على يد قاتله رحمة الله عليه»<sup>۵۰</sup> ثالثاً، به فرض صحت روایت و قبول اینکه ترحم از کلام امام ع است، جای این سؤال باقی است که آیا درخواست رحمت برای شخصی دلیل بر تشیع اوست؟ البته بحث بر سر عمل فیروز (از حیث ارزش) نیست، بلکه بحث در مسلمانی یا شیعه بودن اوست. درباره این روایت در بخش «روز واقعه» بیشتر سخن خواهیم گفت.

### دلیل سوم، استدلال مؤلف ریاض العلماء

عالی بزرگوار و تذکره نویس گران قدر قرن دوازدهم، مرحوم میرزا عبدالله افندی اصفهانی در کتاب ریاض العلماء ذیل دو نام ابوالعلاء و فیروز به شرح حال قاتل خلیفه پرداخته و در بخشی از آن آورده است: «بدان که فیروز که موفق به قتل عمر شد از بزرگان مسلمین و مجاهدین، بلکه از پیروان مخلص امیرالمؤمنین است»، و دلیل آن را این گونه ذکر کرده است: «بن عبدالبر و ذهبی گفته‌اند ذکوان برادر ابوالعلاء است» و در جای دیگر ادامه داده است:

ذکوان از اصحاب امیرالمؤمنین است و فرزندش عبدالله بن ذکوان از علمای مدینه و از بزرگان شیعه و از زبده یاران امام چهارم ع است و گروهی از شیعه و اهل سنت او را مرح کرده‌اند، مانند ابن عبدالبر و ذهبی، و معلوم است که وقتی برادر و فرزند برادر ابوالعلاء

از خواص امیرالمؤمنین باشند روشن ترین دلیل است بر اینکه او هم شیعه خواهد بود.<sup>۵۶</sup> در مورد این نظریه گفتنی است که تمامی استدلال وی بر تشیع ابولؤلۇ مورد خدشه است. از طرف دیگر تنها استدلال محکمی که درباره تشیع فیروز اظهار می‌شود، کلمات این عالم بزرگوار است که محدث قمی نیز در سفینه البحار آن را نقل کرده، و از آن پس مورد پذیرش عام قرار گرفته است.

#### بودسی نظریه مؤلف ریاض العلماء

۱- چون اشخاص زیادی در صدر اسلام نام ذکوان داشته‌اند، ابتدا لازم است روشن شود کدام ذکوان مورد نظر افندی است. وی درباره این شخص از استیعاب چنین نقل می‌کند: ذکوان مولای بنی امیه است که گویا حبیب بن ابی ثابت از او نقل حدیث می‌کند. سپس خود اضافه می‌کند: این حبیب از اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ تا امام صادق ع است.<sup>۵۷</sup>

با این بیان، مقصود وی از ذکوان مشخص می‌گردد. گفتنی است نزد تذکره نویسان نه تنها ابولؤلۇ برادر این ذکوان خوانده نشده، که برادر هیچ کدام از ذکوان‌های موجود در کتب رجالی نیز عنوان نشده است. آنچه وی درباره برادری ذکوان و ابولؤلۇ به استیعاب نسبت داده، با تکیه بر محفوظات ذهنی بوده است، چه اینکه در این کتاب، اثری از برادری این دو نیست.<sup>۵۸</sup> آنچه درباره اخوت ذکوان با فیروز آمده فقط ذیل عبدالله ذکوان در چند کتاب رجالی اهل سنت، آن هم با کلمه «قیل» به چشم می‌خورد و غیر از آن دلیل قطعی بر آن وجود ندارد.<sup>۵۹</sup> با جستجوی دو نام ذکوان و فرزندش عبدالله در منابع مختلف تاریخی، روایی و رجالی به این نتیجه می‌رسیم که نسبت دادن ابولؤلۇ به اینان بسیار مشکل بوده و ابهام و تردید جدی در مورد این نسبت وجود دارد.

۲- برخلاف نظر مستدل که ذکوان را از یاران حضرت علی ع می‌داند، نامی از چنین شخصی در معاجم رجالی نیامده و در منابع معتبر تاریخی نیز از همراهی چنین شخصی با

حضرت سخنی به میان نیامده است، چه رسد به اینکه از خواص حضرت بوده باشد.

۳- برخلاف نظر ایشان که عبدالله بن ذکوان را از بزرگان شیعه و از یاران خاص امام سجاد<sup>علیه السلام</sup> دانسته، وی از بزرگان اهل سنت بوده و هیچ ارتباطی با ائمه<sup>علیهم السلام</sup> نداشته است. لذا اکثر تذکره‌نویسان سنی از او بسیار سخن گفته و او را توثیق کرده‌اند.<sup>۶۰</sup> جای بسی تعجب است که افندی درباره تشیع عبدالله به توثیق ذهبی استدلال می‌کند، در حالی که شیعه ستیزی ذهبی بر احدی پوشیده نیست.

۴- افندی گفته است گروهی از شیعه و اهل سنت او را مدح کرده‌اند، مانند ابن عبدالبر و ذهبی. اولاً، این جمله تمام نیست، چه اینکه هیچ مدحی از شیعیان درباره عبدالله بن ذکوان وارد نشده و تنها اهل سنت او را توثیق کرده‌اند؛ البته در میان تمامی کتب معتبرانه شیعه، تنها در رجال شیخ طوسی نام او در ردیف اصحاب امام سجاد<sup>علیه السلام</sup> آمده است؛ ولی این را می‌دانیم که شیخ در رجال، تنها طبقات را مشخص کرده و حتی نام مخالفان ائمه را نیز ذکر کرده است؛ علاوه بر اینکه ذکر نام اشخاص در شمار اصحاب ائمه دلیل بر مدح آنان نیست؛ ثانیاً، اشکال قبلی همچنان باقی است که آیا مدح ابن عبدالبر و ذهبی درباره شخصی، مدح گروهی از شیعه و سنی محسوب می‌شود؟!

۵- اگر همه اشکالاتی پیش گفته را نیز نادیده بگیریم و برادری ابوالؤلؤ با ذکوان و شیعه بودن ذکوان را هم ثابت کنیم - حداقل تشیع او به لحاظ علمی ثابت نیست - اشکال دیگری باقی است و آن اینکه اثبات مسلمان بودن یا تشیع شخصی از راه مسلمان بودن یا تشیع برادر و فرزند برادرش روش علمی و قابل قبولی نیست، چه اینکه در طول تاریخ به خصوص در صدر اسلام بسیار اتفاق افتاده که دو نفر از یک خانواده دو عقیده و مذهب مخالف داشته و با یکدیگر در تعارض بوده‌اند. این ادعا در حالی است که ذکوان و عبدالله نه تنها از شمار شیعه و اصحاب ائمه نیستند که از موالی و خدمت‌گزاران بنی امیه و وابسته همسر خلیفه سوم، عثمان، قلمداد شده‌اند؛<sup>۶۱</sup> این رابطه به گونه‌ای بوده که اینان حتی به نقل و جعل روایاتی در راستای اهداف شوم بنی امیه می‌پرداختند؛ مانند روایتی که در آن

به فضیلت روزه و شادمانی در روز عاشورا پرداخته شده و فضائل بسیاری برای این روز جعل نموده‌اند!<sup>۶۶</sup>

با توجه به اشکالات که گفته شد روشن می‌شود ادعای شیعه سازی استدلال کننده، سخن گزافی نیست، زیرا وی اشخاصی همچون ذکوان، عبدالله و حبیب بن ابی ثابت را از اصحاب خاص ائمه ذکر می‌کند، در حالی که چنین نیست. حداقل باید بگوییم ایشان بر محفوظات ذهنی خود تکیه کرده و برخی مطالب را به خطأ نقل کرده است؛ مثلاً برادری فیروز با ذکوان را از استیعاب نقل می‌کند، اما در استیعاب چنین مطلبی نیست یا می‌گوید ذکوان و عبدالله شیعه بودند و علمای شیعه آنها را ستوده‌اند که این مطالب نیز صحیح نیست.

### نتیجه بحث در آئین ابولؤلۇ

مطلوب اولی که ممکن است درباره تشیع ابولؤلۇ به آن استناد شود، همان روایت دوم کامل بهائی است که در بحث مقبره فیروز به آن اشاره شد؛ ولی این ادعا را در اینجا دلیل تلقی نمی‌کنیم، چون گذشته از اینکه خود طبری آن روایت را نادرست دانسته، از تواریخ معتبر هم استفاده می‌شود که چنین مطلبی نمی‌تواند صحت داشته باشد که حضرت علی<sup>ع</sup> با قاتل خلیفه همکاری داشته و او را از چنگ مأموران حکومتی نجات داده باشد؛ چون آن حضرت پس از سقیفه گرچه ابتدائاً در صدد مبارزه با مخالفان خود برآمد، اما پس از آنکه مصلحت را در بیعت و سکوت دید، به دلیل مصالح برتر به همکاری و مشورت‌دهی به خلفا و نشان دادن راه صحیح به آنها پرداخت. البته ایشان در جایگاه‌های مختلف به احتجاج می‌پرداخته و از حق خود دفاع می‌کرد؛ اما اقدام به کارشکنی و خدشه نکرد و حتی از فرصت‌های پیش آمده برای حذف رقیب استفاده ننمود و بالاتر از آن با کشتن خلیفه به شدت مخالف بود. در خطبه ۱۳۴ نهج البلاغه در موضوع مشورت خلیفه دوم با حضرت آمده است که حضرت فرمود: «بهرتر است در صحنه جنگ حاضر نشوی و پشت جبهه

بمانی که اگر در جنگ کشته شوی، مسلمانان سست خواهند شد» یا در جریان محاصره خلیفه سوم، مخالفت آن حضرت با قتل خلیفه، از همه منابع استفاده می‌شود.<sup>۶۳</sup> البته این سیره حضرت هیچ‌گاه به معنای پذیرش آنان تلقی نمی‌شود، بلکه حضرت با کیاست خود مسائلی را می‌دیدند که دیگران - حتی شیعیان خاص - به آن توجه نداشتند؛ بنابراین ادعای ارتباط بین قاتل خلیفه و امیر المؤمنین<sup>علیه السلام</sup> با مسلمات تاریخی منافات دارد.

مطلوب دیگر اینکه برخی تلاش کرده‌اند با تکیه بر دستور پیامبر اعظم<sup>صلی الله علیہ وسَّلَّمَ</sup> مبنی بر اخراج کفار از جزیره العرب و به خصوص مکه و مدینه، به اسلام ابولؤل استدلال کنند که اگر ابولؤل مسلمان نبود، نباید به مدینه راه می‌یافت.<sup>۶۴</sup> اما آنچه در این استدلال بدان توجه نشده، این است که اولاً، بنا به نقل منابع، از آنجا که عمر اجازه ورود افراد بالغ از عجمها را به مدینه نمی‌داد، مغیرة بن شعبه نامه‌ای به خلیفه نوشت و با اشاره به مهارت‌هایی که ابولؤل داشت، از وی اجازه ورود ابولؤل را به مدینه گرفت که از قضا همین یک مورد اجازه، کار خلیفه را تمام کرد.<sup>۶۵</sup> از این رو اگر هم جریان بیان شده، واقعیت داشته باشد، ورود ابولؤل به مدینه یک استثنا بود؛ ثانیاً، حقیقت دستور پیامبر به اخراج کفار را باید در مورد کفاری دانست که حر بوده و آزادانه زندگی می‌کردند، اما در مورد بندگان و کنیزان، اصولاً چنین حکمی قابل تصور نیست؛ زیرا کسانی که در آن زمان به بندگی گرفته می‌شدند، عمدتاً کفاری بودند که در جنگ‌ها به اسارت در می‌آمدند؛ از این رو چگونه قابل تصور است که کسانی که جهت خدمت به مسلمانان به بندگی گرفته شده بودند بدون دلیل از جزیره العرب اخراج شوند.

بنابر آنچه گفته شد، نمی‌توان درباره دین و مذهب ابولؤل به نتیجه قطعی رسید به نظر می‌رسد قول به مجوسی و نصرانی بودن وی با توجه به ایرانی بودن و روم رفتن او اظهار شده باشد. تشیع او نیز هیچ دلیل علمی و محکمه پسندی ندارد؛ اما ممکن است پس از اسارت مسلمان شده باشد. از طرفی چنان که گذشت، فیروز اصالتأ نهادنی است و نهادن

جزء منطقه جبال ایران بوده که غالب مردمان آن زرتشتی بودند. این مطلب در صورتی که روایت منسوب به عبدالله بن عباس صحیح باشد قول به مجوسی بودن فیروز را تقویت می‌کند. به هر حال آنچه از منابع تاریخی دست اول می‌توان استفاده کرد، غیر مسلمان بودن قاتل خلیفه دوم است و مسلمان بودن او را هیچ‌کدام از این منابع روایت نکرده‌اند.

### روز واقعه

در مورد روز ترور عمر بن خطاب دو قول وجود دارد: اوآخر ذی الحجه و نهم ربيع الاول. در میان قائلان به اوآخر ذی الحجه، اختلافاتی وجود دارد، اما چون اصل اختلاف بر سر ماہ ذی الحجه و ربيع الاول است، اکنون به اختلاف نظر میان قول اول توجهی نمی‌کنیم.

قول اول را قاطبه مورخان و نویسنده‌گان اهل سنت و اکثر علمای شیعه برگردیده و روایت کرده‌اند، ولی قول دوم به گروه قلیلی از بزرگان شیعه اختصاص دارد و از اهل سنت کسی بدان ملتزم نگردیده است. دلیل قول اول همان اجماع مورخان اولیه و دلیل قول دوم روایتی است که قدیمی‌ترین سند آن به قرن ششم بر می‌گردد. از میان کسانی که قتل عمر را در اوآخر ذی الحجه سال ۲۳ می‌دانند، تنها به علمای شیعه اشاره می‌کنیم، چرا که این نظر در میان اهل سنت اجتماعی بوده و مخالفی ندارد.

۱- شیخ مفید(ره) (متوفی ۴۱۳ق) در مصادر الشیعه می‌نویسد: «فی الیوم السادس و

العشرين سنه ۲۳ ثلاث و عشرين من الهجرة طعن عمر بن الخطاب... و فی التاسع و العشرين منه قبض». <sup>۶۶</sup> همچنان که ابن ادریس حلی از آن خبر می‌دهد شیخ مفید در کتاب التواریخ به اثبات این واقعه در ذی الحجه پرداخته و سخنی از نهم ریبع به میان نیاورده است. <sup>۶۷</sup> سید بن طاووس هم در اقبال از کتاب حدائق الریاض شیخ مفید نقل می‌کند که وی ۲۹ ذی الحجه را روز مرگ عمر می‌دانسته است.<sup>۶۸</sup>

۲- ابن ادریس حلی(ره) (متوفی ۵۷۸ق) فقیه با درایت قرن ششم هجری، در کتاب

سرائر به شدت احتمال کشته شدن عمر بن خطاب در روز نهم ربیع را رد نموده و می‌نویسد:

فی اليوم السادس والعشرين منه، سنئ ثلاثة و عشرين من الهجرة، طعن عمر بن الخطاب و فی التاسع والعشرين منه، قبض عمر بن الخطاب... و قد يلتبس على بعض أصحابنا يوم قبض عمر بن الخطاب، فيظن أنه يوم التاسع من ربیع الأول، و هذا خطأ من قائله، بإجماع أهل التاريخ والسير، وقد حق ذلك شيخنا المفيد، فی كتابه كتاب التواریخ، و ذهب إلى ما قلناه.<sup>۶۹</sup>

۳- سید بن طاووس(ره) (متوفای ۶۶۴ق) در کتاب اقبال الاعمال یادآور می‌شود که گروهی از شیعیان ایرانی نهم ربیع را روز قتل عمر می‌دانند، ولی او توانسته مؤیدی بر این مطلب بیابد. ولی در بیان اعمال ماه ذیحجه متذکر می‌شود که قتل عمر در این ماه واقع شده و از کتاب حدائق شیخ مفید به توضیحی درباره این روز می‌پردازد.<sup>۷۰</sup>

۴- شیخ ابراهیم کفعمی (متوفای ۹۰۵ق) در کتاب جنة الامان الواقعیه و جنة الايمان الباقیه که به مصباح کفعمی مشهور است، می‌نویسد: «فی سابع و العشرين طعن عمر بن الخطاب و من زعم انه قتل فی يوم التاسع من ربیع الاول فقد اخطأ و قد نبهنا على ذلك فيما تقدم عند ذكر شهر ربیع الاول».<sup>۷۱</sup>

۵- علامه حلی (متوفای ۷۲۶ق) در تمامی کتاب‌های خویش، ۲۶ ذیحجه را روز ترور عمر بن خطاب دانسته است.<sup>۷۲</sup>

۶- رضی الدین حلی (متوفای اوخر قرن هشتم) برادر علامه حلی، در کتاب العدد القویه به صورت مفصل به این قضیه پرداخته و نظر مشهور را تأیید کرده است.<sup>۷۳</sup> قطعی بودن قتل خلیفه دوم در ذیحجه به گونه‌ای است که بسیاری از بزرگان شیعه همچون شیخ بهایی، با وجود معاصر بودنشان با اوج فعالیت‌های تبلیغی تشیع در دوره صفویه، با صراحة ۲۶ ذیحجه را تاریخ قتل عمر بن خطاب معرفی کرده‌اند.<sup>۷۴</sup> حتی علامه

مجلسی هم که از مدافعان بزرگداشت روز نهم ربیع است، با اعتراف به شهرت تاریخ ذیحجه در میان علمای شیعه می‌نویسد: «قول ما ذکر آن مقتله کان فی ذی الحجه هو مشهور بین فقهائنا الامامیه».<sup>۶۰</sup>

۷- از مورخان مشهور نیز یعقوبی مسعودی از قدماء، و از متأخران نیز شیخ عباس قمی در تتمه المتنه تاریخ قتل عمر را ۲۶ ذیحجه دانسته‌اند.<sup>۶۱</sup>

نویسنده‌گان دیگر هم با تردید نهم ربیع را مطرح کرده‌اند و تنها کسی که اصرار بر پذیرش نهم ربیع دارد، علامه مجلسی است که در عین مشهور دانستن قول اول، قول دوم را مطرح کرده و در اثبات آن به طور مبسوط بحث کرده است. مستند قول دو م: قائلان به قتل عمر در روز نهم ربیع الاول تنها به روایت «رفع القلم» استناد می‌کنند که مجلسی از دو کتاب مختصر و زوائد الفوائد نقل کرده است. در اینجا تنها دلیل گروه دوم را به طور مسروخ به نقد و بررسی می‌کنیم.<sup>۶۲</sup>

### بودرسی منابع روایت رفع القلم

۱- کتاب مختصر نوشته حسن بن سلیمان حلّی شاگرد شهید اول است که در موضوع احتضار و روایات حضور ائمه بر سر شخص مختصر سخن می‌گوید. در صفحه ۴۴ این کتاب آمده است:

از آنچه درباره منافق بودن ... (نام شخصی را می‌برد) وارد شده است، روایتی است که شیخ فاضل علی بن مظاہر واسطی و یحیی بن جریح بغدادی از احمد بن اسحاق قمی نقل کرده‌اند.<sup>۶۳</sup>

۲- کتاب زوائد الفوائد نوشته فرزند سید بن طاووس که در اعمال سال و آداب مستحبی نگارش یافته است.<sup>۶۴</sup>

۳- علامه مجلسی نیز دوبار روایت را در بحار الانوار ذکر می‌کند: در جلد ۳۱ به نقل از المختصر و در جلد ۹۸ به نقل از زوائد. در پاورقی جلد ۳۱ دو منبع دیگر نیز برای این

حدیث ذکر شده است: یکی مصباح الانوار هاشم بن محمد قرن ششم هجری و دیگری دلائل الامامه طبری قرن چهارم هجری. از عبارت محقق بخار پیدا است که این دو منبع را از قول محسنی محض آورده است و خود به آن دست نیافته است. محسنی محض هم سند دلائل الامامه را از کتاب انوار نعمانیه نقل کرده<sup>۸۰</sup> و سند مصباح را به این صورت ذکر کرده است:

أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدِ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَمِيًّا بِالْكُوفَةِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُوبَكْرٌ مُحَمَّدٌ بْنُ جَعْدَوِيَّهِ قَزْوِينِيُّ وَ كَانَ شِيفَخًا صَالِحًا زَاهِدًا سَنَةُ ۳۴۱ صَاعِدًا إِلَى الْحَجَّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ حَسَنِ الْخَالِدِيِّ بِمَسْهَدِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا السَّعْدِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ الْهَمَدَانِيِّ الْوَاسِطِيِّ وَ يَحِيَّيِّ بْنُ جَرِيْحِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَا تَنَازَعَا فِي أَمْرِ أَبِي الْخَطَابِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زِيْنَبِ الْكَوْفِيِّ وَ اشْتَبَهُ عَلَيْنَا أَمْرُهُ فَقَصَدْنَا جَمِيعًا أَبَا عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنَ اسْحَاقَ...<sup>۸۱</sup>.

در مورد کتاب دلائل الامامه گفتی است: چنین روایتی در آن وجود ندارد و معلوم نیست مرحوم جزائری چگونه این روایت را به آن نسبت داده است. عجیب‌تر اینکه در پاورقی محض آمده است: «این حدیث را طبری در فصل متعلق به امیرالمؤمنین از کتاب دلائل الامامه آورده است؛ در حالی که کتاب دلائل چنین فصلی ندارد و در فصل‌های دیگر نیز آن روایت نیامده است.<sup>۸۲</sup> احتمال دارد جزائری روایت را در کتاب دیگری دیده و اشتباهًا به دلائل الامامه نسبت داده است و این در حالی است که دیگر ناقلان نیز از قول جزائری روایت را آورده‌اند. احتمالاً منشأ این اشتباه نیز خلط کردن نام طبری نویسنده کامل بھایی با طبری صاحب دلائل الامامه است. عمادالدین ابوجعفر محمد بن ابی القاسم طبری نویسنده کامل بھایی (قرن ششم هجری) کتابی به نام یوم وفات عمر داشته که در آن فقط قول نهم ریبع را صحیح دانسته و متعرض روایت مورد نقد نشده است.<sup>۸۳</sup> در نسخ

موجود از مصباح الانوار نیز روایت موجود نیست و شاید در جلد دوم آن که ظاهراً از بین رفته، وجود داشته است. با این حال، وجود روایت در المحتضر و زوائد الفوائد ، از کتب نوشته شده در قرن هشتم قطعی است. نتیجه آنکه این روایت پیشتر از قرن هشتم نقل نشده و اثرباری از آن در منابع متقدم نیست. از طرف دیگر این روایت از سه طریق نقل شده که در هر سه، سلسله سند به احمد بن اسحاق قمی می‌رسد، ولی متأسفانه غیر از احمد بن اسحاق، تمامی راویان آن مجھول بوده و در معاجم رجالی، روایی و تاریخی شیعه نامی از این افراد نیست و روایت دیگری نیز از آنها نقل نشده است؛ بنابراین استدلال به این خبر سست و ضعیف بوده در مقابل نقل‌های متواتری که حاکی از کشته شدن عمر بن خطاب در ماه ذیحجه هستند، استدلالی سست و ضعیف است.

بررسی متن روایت: گذشته از مشکل سند، متن روایت نیز از جهات متعددی دچار ضعف و سستی است؛ نظیر طرح مسئله «رفع القلم» و برداشته شدن قلم و نوشته نشدن گناهان افراد در این روز و سه روز بعد از آن، که با مسلمات قرآن، روایات و حکم بدیهی عقل در تضاد تام است. در فقراتی دیگر بر تحریف قرآن اصرار شده، در حالی که این مسئله نیز در تضاد تام با مبانی مکتب تشیع می‌باشد. همچنین اولین منبعی که این روایت را نقل کرده مربوط به قرن هشتم هجری است. با توجه به اینکه این روایت شاذ بوده و قرینه‌ای بر صحت آن در دست نیست و به اصطلاح خبر واحد است قابل اعتماد نمی‌باشد. در اینجا نظر بعضی از بزرگان را درباره این روایت نقل می‌کنیم.

بزرگان در برخورد با این حدیث برخی به جعلی بودن آن تصریح کرده‌اند و برخی به توجیه و تأویل آن پرداخته‌اند؛ از جمله کسانی که به توجیه و تأویل روایت پرداخته، سید بن طاووس در کتاب اقبال است. وی پس از اشاره به این روایت می‌نویسد:

وقتی ابتدای وفات امام عسکری اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هشتم ربیع باشد. پس ابتدای ولایت حضرت مهدی روز نهم خواهد بود؛ لذا شاید تعظیم این روز بدین جهت باشد... شاید معنای روایت این باشد که باعث عزم قاتل بر قتل بوده در روز نهم ربیع رخ داده و یا قاتل در

این روز از شهر خود به شهری که قتل در آن رخ داده، حرکت کرده یا روز رسیدن قاتل به محل حادثه است.<sup>۸۴</sup>

تاویلات سه گانه ابن طاووس صحیح به نظر نمی‌رسد، به خصوص که گزارش‌های تاریخی خلاف آن را ثابت می‌کند، چون علت قتل خلیفه را - چنان که گذشت - نزاعی گفته‌اند که بین خلیفه و ابولؤل پیش آمده و فاصله این مشاجره با انجام ترور بیش از چند روز نبوده و در هیچ جا سخن از فاصله چند ماهه نیست؛ همچنین حرکت قاتل به طرف مدینه یا رسیدن او به این شهر به قصد انجام قتل نبوده، بلکه او پس از اسارت برای انجام کارهای صنعتی به مدینه فرستاده شده است.

یکی از فقهاء بزرگ معاصر در تضعیف این روایت می‌فرماید:

روایت علی بن مظاہر از نظر متن و سند ضعیف است و آن را در کتب معتبر شیعه نیافتیم؛ همچنان که شناختی نسبت به علی بن مظاہر که از علمای شیعه به حساب آورده شده وجود ندارد، و وجود چنین روایت مجھولی در مجامع بزرگ حدیثی شیعه که مؤلف آنها صرفاً برای جمع‌آوری اخبار بدون بررسی اعتبار سند و متن آنها همت گماشته‌اند، بعید نیست.<sup>۸۵</sup>

با این حساب اعتماد به این روایت و استناد بدان برای اثبات قتل خلیفه در چنین روزی به هیچ روی نبوده و این قول توان مقابله و معارضه با قول جلّ فقهاء و مورخان شیعه و سنی را ندارد.

سؤالی که باید در اینجا بدان پاسخ گفت اینکه چه عاملی باعث شده که از دیرباز شیعیان این روز را روز قتل خلیفه دوم پیندارند. بنابر نظر برخی از محققان، دلیل این اشتباه، قتل عمر بن سعد، فرمانده ظالم و منحوس لشکر بزید، در این روز به دست مختار ثقی است که به جهت شباهت نام او و خلیفه، بعدها به اشتباه این روز به عنوان روز قتل عمر بن خطاب شهرت یافته است.<sup>۸۶</sup>

در مقابل این قول ضعیف و شاذ، کشته شدن عمر بن خطاب در ۲۶ ذی‌حجه قول تمامی علمای اهل سنت و اکثر فقهاء و مورخان شیعه است. درباره نظریه مشهور، می‌توان

به همان منابع دست اول تاریخی و گفته‌های مورخان کهنه شیعه و سنی استناد کرد. همچنین ابتدای خلافت عثمان که در اوآخر ذیحجه یا اول محرم ثبت شده دلیل دیگری بر این مدعاست،<sup>۸۷</sup> چرا که با توجه به اینکه شورای عمر برای تعیین خلیفه چند روز طول کشیده، بیعت با عثمان در روزهای اول محرم بسیار طبیعی می‌نماید.

### قتل عمر بن خطاب از زبان منابع معتبر

مسعودی واقعه قتل خلیفه را این گونه گزارش می‌کند:

عمر اجازه ورود عجمان را به مدینه نمی‌داد. مغیره بن شعبه نامه‌ای به وی نوشت: «من غلامی دارم که نقاش، نجار و آهنگر است و برای مردم مدینه سودمند خواهد بود، اگر مناسب می‌دانی اجازه بده او را به مدینه بفرستم». پس خلیفه به او اجازه ورود به مدینه را داد. مغیره روزی دو درهم از او می‌گرفت. این غلام که ابولؤلۇ نام داشت مدتی در مدینه بود. آن گاه پیش عمر آمد و از سنگینی باجی که به مغیره می‌داد، شکایت نمود. عمر به او گفت: «چه کارهایی می‌دانی؟» ابولؤلۇ گفت: «نقاشی، نجاری و آهنگری». عمر به گفت: «باچی که می‌دهی در مقابل کارهایی که می‌دانی، زیاد نیست». ابولؤلۇ با شنیدن این حرف قُرقُرکنان رفت. چندی بعد ابولؤلۇ از جایی که عمر نشسته بود، گذر می‌کرد. عمر به او گفت: «شنیده‌ام گفته‌ای اگر بخواهی می‌توانی آسیابی بسازی که با باد حرکت کند». ابولؤلۇ گفت: «آسیابی برای تو بسازم که مردم از آن گفت‌وگو کنند». این را گفت و رفت. عمر با شنیدن این سخن به اطرافیان گفت: «این غلام مرا تهدید کرد». هنگامی که ابولؤلۇ به انجام کار خود مصمم شد، خنجری را که دو سر داشت با خود برداشت و در یکی از گوشه‌های مسجد به انتظار عمر نشست. عمر سحرگاه می‌رفت و مردم را برای نماز بیدار می‌کرد. هنگامی که از مقابل ابولؤلۇ عبور می‌کرد، ناگاه ابولؤلۇ برخاسته و چند ضربت به عمر زد که یکی زیر شکم او خورد و همان بود که سبب مرگش شد.<sup>۸۸</sup> در این میان، شیعیان که دل خوشی از عمر نداشتند، بعدها موضع مثبتی درباره این اقدام ابولؤلۇ اتخاذ کردند و حتی وی را از خواص حضرت علی الصلی اللہ علیہ و آله و سلم به شمار آورده‌اند.

افسانه‌ها و داستان‌هایی نیز در این میان ساخته و پرداخته شد که شاید بسیاری از آنها در راستای متهم کردن آن حضرت در این ترور بوده است.

حسن ختم مقاله را بیاناتی از مقام معظم رهبری «دامت بر کاته» قرار می‌دهیم:

بعضی‌ها به نام شاد کردن دل فاطمه زهرا علیها السلام، این روزها و در این دوران کاری می‌کنند که انقلاب را که محسول مجاہدت فاطمه زهراست، در دنیا لنگ کنند... اگر امروز کسی کاری کند که آن دشمن انقلاب، آن مأمور سیاسی آمریکا، آن مأمور استخبارات کشورهای مزدور آمریکا، وسیله‌ای پیدا کند، دلیل پیدا کند، نواری پیدا کند، بیرد اینجا و آنجا بگذارد، بگوید کشوری که شما می‌خواهید انقلابش را قبول کنید این است، می‌دانید چه فاجعه‌ای اتفاق می‌افتد؟ بعضی‌ها دارند به نام فاطمه زهرا علیها السلام این کار را می‌کنند، در حالی که فاطمه زهرا راضی نیست. این همه زحمت برای این انقلاب (مکتب) کشیده شده... آن وقت یک نفری که معلوم نیست تحت تأثیر کدام محركی واقع شده، به نام شاد کردن دل فاطمه زهرا، کاری بکند که دشمنان حضرت زهرا را شاد کند!<sup>۱۹</sup>

### جمع‌بندی

در مجموع در مورد ابوالعلاء این گونه می‌توان قضایت کرد: وی اهل نهادن بوده و مسلمان بودنش معلوم نیست. انگیزه وی از قتل خلیفه نیز به ظاهر عداوت شخصی وی با عمر بوده است.<sup>۲۰</sup> آنچه در مورد رابطه وی با حضرت علی و فرستادنش به کاشان و دیگر وقایع که در برخی کتب غیر معتبر و دست چندم نقل شده، افسانه‌ای بیش نیست. در واقع پیشینه این مطالب در نهایت تا قرن هفتم است. حقیقت آن است که وی بعد از قتل خلیفه در اواخر ماه ذیحجه سال ۲۳، به قتل رسید. مقبره موجود در کاشان نیز هیچ ربطی به وی ندارد و به احتمال زیاد قیر یکی از صوفیان قرن هفتم می‌باشد.

## پینوشتها

۱. ابن سعد، *الطبقات الكبيرى*، بيروت، دارالكتب العلميه، بيتا ، ج ۳، ص ۳۶۴؛ مسعودى، *مروج الذهب*، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ دوم، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۳۲۰؛ شیخ عباس قمى، *سفينة البحار*، قم، انتشارات اسوه، چاپ سوم، ۱۴۲۲ق، ج ۷، ص ۵۵۹.
۲. محمد بن جریر طبرى، *تاریخ طبری*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بيروت، دارالتراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۱۳۶.
۳. ابن شادى، *مجمل التواریخ والقصص*، تحقیق ملک الشعراى بهار، تهران، کلاله خاور، بى تا ص ۲۸۰.
۴. ابوعلی بلعمى، *تاریختنامه طبری*، تحقیق محمد روشن، تهران، البرز، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۵۵۷.
۵. ابوعلی بلعمى، همان.
۶. اخیراً یکی از محققان با شواهدی چند، این کتاب را به ابن شادى نسبت داده است. ر. ک: مقدمه *مجمل التواریخ والقصص*، پیشین.
۷. در مقدمه *مجمل التواریخ*، از قول علامه قزوینی نقل شده است که «بسیاری دیگر از آنها (منابع) از قبیل همدان نامه عبدالرحمن بن عیسی و تاریخ ابن واضح و ... و تاریخ اصفهان حمزه اصفهانی و ... گویا امروز به کلی از میان رفته و اثری از آنها باقی نمانده است. ر. ک: مقدمه *مجمل التواریخ والقصص*، پیشین، ص ۲۸.
۸. «و كان مع ذلك رقيعا ناقص العقل غير ثبت». یاقوت حموی، *معجم الادباء* ، قاهره، مکتبه عیسی البابی الجلبي، ۱۳۱۴ق، ج ۳، ص ۳۱۲۲۰.
۹. ر. ک: نراقی، حسن؛ *تاریخ اجتماعی کاشان*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ش، ص .
۱۰. ابوعلی بلعمى، *تاریختنامه طبری*، پیشین، مقدمه.
۱۱. سپهر، عباسقلی بن محمدنقی؛ *ناسخ التواریخ*، بخش خلفاء، یجا، بیتا ، ج ۳، ص ۴۹؛ علی اکبر

دهخدا، لغتنامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران<sup>۱</sup> ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۸۶۰.

۱۲. سپهر، پیشین، ص ۵۰.

۱۳. ر. ک: ابن سعد، الطبقات الکبری، پیشین، ج ۳، ص ۲۵۷ - ۲۶۳ - ۲۶۵؛ مسعودی، مروج الذهب، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۰؛ ابن اثیر، اسد الغابه، بیروت، دارالفکر، بیتا، ج ۴، ص ۱۷۶ - ۱۷۹؛ ابن خلکان، الوافقی بالوفیات، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بیتا، ج ۲۲، ص ۴۵۹؛ طبری، عmad الدین؛ کامل بهایی، تهران، نشر شیخ عبدالکریم التبریزی، بیتا، ج ۲، ص ۱۰۵؛ رضی الدین علی بن یوسف حلی العداد القویه، قم، انتشارات کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۱ق؛ ص ۳۲۸، ابن جوزی، المنتظم، بیروت، دارالكتب العلمیه، ج ۴، ص ۳۲۹؛ ابن کثیر، البدایه والنہایه، فاہرہ، دارالحدیث، ۱۴۱۳ق، ج ۷، ص ۱۵۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بیتا، ج ۱۲، ص ۱۸۴. همچنین علامه مجلسی در بحار الانوار، تحقیق محدث باقر بهبودی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۳۱، ص ۱۳، به نقل از العدد القویه و استیعاب، داستان خودکشی ابوالؤلؤ را بدون هیچ اظهار نظری آورده است. عدم اظهار نظر حضرت علامه را می‌توان نشانه پذیرش قول آنان دانست، چه اینکه در بخش تاریخ قتل عمر، پس از نقل قول مشهور، سرخтанه مقابل آن ایستاده است، و اگر در این قسمت نیز مخالفتی داشت، بدون شک ابراز می‌فرمود.

۱۴. تاریخ طبری، پیشین، ج ۴، ص ۲۱۸.

۱۵. ابن واصل یعقوبی، تاریخ یعقوبی ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، بیتا، ج ۲، ص ۵۱.

۱۶. عmad الدین طبری، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۵.

۱۷. دلدل نام استری است که گفته‌اند مقویس امیر مصر به پیامبر هدیه کرده و علی<sup>علیه السلام</sup> بر آن سوار می‌شد. ر. ک: علی اکبر دهخدا، لغتنامه، پیشین، ج ۷، ص ۱۱۰۲۹.

۱۸. عmad الدین طبری، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۱.

۱۹. رضی الدین علی بن یوسف حلی، پیشین، ص ۳۲۸.

۲۰. خواند میر، تاریخ حبیب السیر، تهران، نشر خیام، ۱۳۳۳ش، ج ۱، ص ۴۸۹.

١. قاضى نورالله شوشتري، مصائب التواصب، تهران، کتابفروشى اسلاميه، ص ٢٤٥.
٢. عبدالله افندى، رياض العلماء، قم، کتابخانه مرعشى نجفى، ١٤٠١، ج ٤، ص ٣٧٨ به بعد.
٣. ر. ك: ناسخ التواريخ، پيشين، بخش خلفا، ج ٣، ص ٤٩؛ تاریخ کاشان، تهران، فرهنگ ایران زمين، ١٣٥٦ ش، ص ٤٣٧؛ تاریخ اجتماعی کاشان، پيشين، ص ٤٣؛ لغت نامه دهخدا، پيشين، ج ١، ص ٦٨٢؛ فيض العلام، قم، مرکز نشر کتاب، ١٣٧٥ ش، ص ١٢٩، امام زادگان معتبر ایران و رجال مدعونین در کاشان، تهران، کتابفروشی معراج، ص ٥٤؛ عجیب اینکه مجلد التواریخ فقط در زمینه زادگاه ابولؤلۇ سخن رانده، اما برخی در مورد آرامگاه وی نیز این کتاب را مستند خود قرار داده‌اند.
٤. در این تابلو نوشته شده: «بنای تاریخی بابا شجاع الدین، تاریخ ثبت ١٣٥٤؛ قدمت: ایلخانی - صفوی».
٥. آثار تاریخی شهر کاشان و نطنز، پيشين، ص ١٨٦.
٦. ر. ك: عبدالجليل قزويني، النص، تحقيق جلال الدين ارموي، بینا، بیجا، ١٣٣١ ش.
٧. قاضى نورالله شوشتري، پيشين.
٨. ميرزا خانلرخان اعتصام الملک، سفرنامه، تهران، انتشارات فردوسی، ١٣٥١ ش، ص ١٣٥.
٩. ر. ك: مقدسی، احسن التقاسیم، ترجمه علینقی منزوی، چاپ اول، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ١٣٦١، ج ١، ص ٦٥.
١٠. مجلد التواریخ والتخصص، پيشين، ص ٢٨٠.
١١. مقدسی، احسن التقاسیم، پيشين، ج ١، ص ٦٤.
١٢. ابو على مسکویه رازی، تجارب الأمم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، توس، ١٣٧٦، ج ٦، ص ٢٢٩.
١٣. بهاء الدين خرمشاھي و همکاران، دائرة المعارف تشیع، نشر شهید سعید محبی، ١٣٨٠ ش، ج ١، ص ٤٣٦ - ٤٣٧.
١٤. ابن قتيبة دینوری، الإمامة و السياسة ، تحقيق علی شیری، بیروت، دارالأضواء، چاپ اول،

۱۴۱۰. ق، ج ۱، ص ۴۰.
۱۵. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۹۰.
۱۶. ابن اثیر، اسد الغابه، پیشین، ج ۳، ص ۶۷۳.
۱۷. ر. ک: سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحديث، بیجا، بیتا، ج ۱۰، ص ۱۹۴.
۱۸. ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۶۷۳.
۱۹. ر. ک: تاریخ کاشان؛ تاریخ اجتماعی کاشان؛ امامزادگان معتبر ایران و رجال مدفونین در کاشان.
۲۰. آقا بزرگ تهرانی، الذریعة إلى تصنیف الشیعه، تهران، کتابخانه اسلامیه، بیتا، ج ۲۱، ص ۳۴.
۲۱. سید محسن امین، اعيان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، بیتا، ج ۵، ص ۲۵۱.
۲۲. نجاشی، رجال نجاشی، تصحیح سید موسی شیری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۷ ق، ص ۶۷.
۲۳. ابن الغضائی، رجال، قم، اسماعیلیان، بیتا، ج ۱، ص ۵۵.
۲۴. ابن داود حلی، رجال، تهران، نشر جامعه، بیتا، ص ۴۴۵؛ علامه حلی، خلاصۃ الاقوال، قم، دارالندخائی، ص ۲۱۷.
۲۵. کشی، اختیار معرفة الرجال، مشهد، مؤسسه النشر فی جامعه، ۱۴۹۰ هـ، ص ۴۴۶.
۲۶. طوسی، رجال، پیشین، ص ۳۰.
۲۷. علامه حلی، پیشین، ص ۲۱۱.
۲۸. ابن داود حلی، پیشین، ص ۴۳۵.
۲۹. نجاشی، پیشین، ص ۳۲۸؛ شیخ طوسی، پیشین، ص ۳۶۴؛ شیخ طوسی، فهرست، ص ۱۳۴ و ابن داود، پیشین، ص ۳۱۶.
۳۰. شیخ طوسی، پیشین، ص ۱۳۴.
۳۱. ابوالقاسم خوئی، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۴۸ - ۱۵۰.
۳۲. نجاشی، پیشین، ص ۲۱۸؛ ابن الغضائی، پیشین، ج ۴، ص ۳۴.
۳۳. ابن داود، پیشین، ص ۵۲۴؛ علامه حلی، پیشین، ص ۲۶۳؛ ابوالقاسم خوئی، پیشین، ج

- .۲۰. ص ۲۴۸.
- .۲۱. ر. ک: کشی، پیشین، ص ۹۵؛ ابن داود، حلی، پیشین، ص ۴۶۵؛ علامه، پیشین، ص ۲۴۲.
- .۲۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، پیشین، ج ۳۱، ص ۱۲۴.
- .۲۳. شیخ علی نمازی، مستدرک سفینة البحار، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۹ق، ج ۹، ص ۲۱۵.
- .۲۴. همان. ۵۷.
- .۲۵. ابن عبدالبر، الاستیعاب، حیدرآباد، مطبوعه دائرة المعارف النظماء، ۱۳۳۶ش، ج ۲، ص ۴۶۸.
- .۲۶. ابن جوزی، المنتظم، بیروت، دارالكتب العلمیه ، بیتا، ج ۷، ص ۲۹۰، ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۷۸.
- .۲۷. ثقیل کوفی، الغارات، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ش، ج ۲، ص ۹۰۶؛ ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۴۱۵.
- .۲۸. ابن حبان، الثقات، پیشین، ج ۷، ص ۶؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، پیشین ج ۵، ص ۱۷۸، خطیب بغدادی، ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، دمشق، المجمع العلمی العربي، بیتا، ج ۲۸، ص ۴۴.
- .۲۹. برای نمونه ر. ک: ابن جوزی، الموضوعات، تحقق عبدالرحمن محمد عثمان، چاپ اول، المکتبه السلفیه، مدینه منوره، بیتا، ج ۲، ص ۲۰۰.
- .۳۰. بلاذری، انساب الاشراف، دارالیقظه العربیه، ۱۹۹۷م، ج ۶، ص ۲۱۱. همچنین ر. ک: سید مرتضی عسکری، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ترجمه عطا محمد سردارنیا، تهران، موسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۷ش، ج ۱، ص ۲۲۹ - ۲۳۰.
- .۳۱. رسول جعفریان، مقالات تاریخی، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۷۹ش، ج ۷، ص ۴۷.
- .۳۲. مسعودی، مروج الذهب، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۲.
- .۳۳. شیخ مفید، مسارات الشیعة فی مختصر تواریخ الشريعة، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشیخ المفید، ۱۴۱۳ هـ، ص ۴۲.
- .۳۴. ابن ادريس حلی، السرائی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۴۱۰.

هق ، ج ۱ ، ص ۴۱۸ .

۶۸. سید ابن طاووس، *الإقبال بالأعمال*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ش، ج ۲، ص ۳۷۹.

۶۹. ابن ادريس حلی، پیشین.

۷۰. سید بن طاووس، پیشین.

۷۱. کفعی، پیشین، ص ۵۱۰ .

۷۲. علامه حلی، *تذكرة الفقهاء*، تهران، مطبعة علمی، ۱۳۴۹ق، ج ۶، ص ۱۹۵؛ همو، منتهی المطلب، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیادپژوهش‌های اسلامی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۶۱۲ .

۷۳. حلی، *العدد القویہ*، پیشین، ص ۳۲۸ – ۳۳۱ .

۷۴. شیخ بهائی، *توضیح المقاصل*، قاهره، مطبوعه المحبوبه، ۱۸۹۶م، ص ۳۳، به نقل از: مهدی مسائلی، نهم ربیع جهالت‌ها و خسارت‌ها، قم، انتشارات وثوق، چاپ اول، ۱۳۸۶ش، ص ۲۰ – ۲۱ .

۷۵. محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۳۱، ص ۱۱۸ .

۷۶. شیخ عباس قمی، *تتمه المنتهی*، تحقیق ناصر باقری بیدهندی، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۲ش، ص ۲۱۸۵ .

۷۷. ر.ک. مشکانی سبزواری، عباسعلی؛ *تمزیه مردی ستراگ از دروغی بزرگ*؛ ماهنامه علمی-ترویجی معرفت، شماره ۱۵۶، صص ۷۰-۸۵. نویسنده در این مقاله به تفصیل پیرامون مسئله «رفع القلم» و روایات آن به بحث و بررسی پرداخته است.

۷۸. حلی، حسن بن سلیمان، *المحتضر*، تحقیق سید علی اشرف، انتشارات المکتبه الحسینیه، ۱۴۱۴ق، ص ۴۴ – ۵۵ .

۷۹. به نقل از: محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۳۱، ص ۱۲۰ .

۸۰. سید نعمت الله جزایری، *انوار نعمانیه*، بیروت، انتشارات اعلمی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۸ .

۸۱. حسن بن سلیمان حلی، *المحتضر*، پیشین.

۸۲. ر. ک: محمد بن جریر طبری، *دلال الاماکنه*، قم موسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.

٨٣. آقا بزرگ تهرانی، پیشین، ج ٢٥، ص ٣٠٣.
٨٤. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، پیشین.
٨٥. صافی گلپایگانی، مجموعه رسائل، بیجا، بیتا، ج ٢، ص ٣٩٥.
٨٦. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین و فرهنگ و سیاست، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ١٣٧٩، ج ١، ص ٤٧٦.
٨٧. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ٣، ص ٣٠٤.
٨٨. مسعودی، مروج الذهب، پیشین، ج ٢، ص ٣٥٢.
٨٩. هفته‌نامه علمی - فرهنگی بصیر (حوزه)، سال چهاردهم، شماره اول، مسلسل ٣٢٣، ص ٦.
٩٠. مشکانی سبزواری، عباسعلی؛ جریان‌شناسی ترور در صدر اسلام (محضوط) نویسنده در این مقاله انگیزه ابولؤلۇ را فراتر از یک عداوت شخصی دانسته و معتقد است ابولؤلۇ آلت دست امویان جهت از میان برداشتن عمر و هموار کردن راه برای امویان بوده است.